

فهرست مطالب

مقدمه

- ۱-۱ تبیین مسأله ۷
- ۱-۲ پیشینه تحقیق ۸
- ۱-۳ پرسش های اساسی تحقیق ۹
- ۱-۴ فرضیه ها یا پاسخهای احتمالی تحقیق ۹
- ۱-۵ هدف و ضرورت پژوهش ۱۰
- ۱-۶ روش پژوهش ۱۰
- ۱-۷ ساختار پژوهش ۱۰
- ۱-۸ محدودیت های پژوهش ۱۱

فصل اول: کلیات

- ۱-۱ مراد از ماهیت و وجود ۱۳
- ۱-۱-۱ تعریف وجود ۱۳
- ۱-۱-۲ تعریف ماهیت ۱۴
- ۱-۱-۳ بداهت مفهوم وجود ۱۷
- ۱-۲ سیر تاریخی اصالت وجود یا اصالت ماهیت ۲۱
- ۱-۳ مراد از اصالت وجود و اعتباریت ماهیت و بالعکس ۲۷
- ۱-۳-۱ معانی اصالت و اعتباریت ۲۸

- ۳۰..... ۱-۳-۲ اعتبارات وجود
- ۳۳..... ۱-۳-۳ اعتبارات ماهیت
- ۳۵..... ۱-۴ بیان اهمیت بحث اصالت وجود و ماهیت در فلسفه ی اسلامی
- ۳۶..... ۱-۴-۱ اثبات توحید
- ۳۹..... ۱-۴-۲ وجود ذهنی
- ۴۰..... ۱-۴-۳ تبیین علیت حق تعالی و مسانخت بین علت و معلول در پرتو اصالت وجود
- ۴۰..... ۱-۴-۴ تبیین حمل از طریق اصالت وجود
- ۴۰..... ۱-۴-۵ تشخیص فقط همسان با وجود است

فصل دوم: پیش فرض ها و ادله ی اصالت وجود همراه با نقد دلایل

- ۴۳..... ۲-۱ پیش فرض ها در زمینه ی اصالت وجود و اعتباریت ماهیت
- ۴۳..... ۲-۱-۱ اصل واقعیت اشیاء
- ۴۴..... ۲-۱-۲ انتزاع مفهوم هستی و چیستی از هر واقعیتی
- ۴۴..... ۲-۱-۳ اشتراک وجود
- ۴۷..... ۲-۱-۴ زیادت وجود بر ماهیت
- ۵۰..... ۲-۱-۶ عدم اصالت وجود و ماهیت
- ۵۱..... ۲-۲ استقصای ادله ی اصالت وجود
- ۵۱..... ۲-۲-۱ برهان اول: استدلال از طریق تحقق امور غیر وجود.
- ۵۴..... ۲-۲-۲ برهان دوم: استدلال از طریق وجود ذهنی
- ۵۷..... ۲-۲-۳ برهان سوم: صحت حمل شایع بنابر اصالت وجود

- ۴-۲-۲ برهان چهارم: اثبات اصالت وجود از طریق تشخیص اشیاء ۵۸
- ۵-۲-۲ برهان پنجم: استدلال از طریق عارض ماهیت بودن وجود ۶۱
- ۶-۲-۲ برهان ششم: از طریق حرکت اشتدادی در انواع بی نهایت ۶۴
- ۷-۲-۲ برهان هفتم: استدلال از طریق جعل ۶۸
- ۸-۲-۲ برهان هشتم: از راه عینیت وجود فی نفسه و وجود لغیره اعراض ۷۰
- ۹-۲-۲ برهان نهم: : از طریق نقیض عدم بودن وجود ۷۰
- ۱۰-۲-۲ برهان دهم: مبنای این استدلال خیر بودن وجود است ۷۲
- ۱۱-۲-۲ برهان یازدهم: سبق و تقدم بالذات علت بر معلول با عدم تشکیک در ماهیت دلیل بر اصالت وجود است. ۷۳
- ۱۲-۲-۲ برهان دوازدهم: از طریق تعلق علم حضوری به وجود است ۷۴
- ۱۳-۲-۲ برهان سیزدهم: حکم به اصالت وجود از راه سنخیت میان علت و معلول ۷۵
- ۱۴-۲-۲ برهان چهاردهم: از راه توقف اتحاد بر اصالت وجود ۷۶
- ۱۵-۲-۲ برهان پانزدهم: منتهی شدن اعتباری بودن وجود به اجتماع نقیضین و عدم واجب الوجود ۷۸
- ۱۶-۲-۲ برهان شانزدهم: منتهی شدن اعتباری بودن وجود بر توقف شیء بر نفس، دور یا تسلسل ۷۹
- ۱۷-۲-۲ برهان هفدهم: نیاز ماهیت برای بودن به موجود بالذات ۸۰
- نتیجه ۸۲

فصل سوم: ادله ی اصالت ماهیت

- ۱-۳ استقصای ادله ی اصالت ماهیت ۸۶
- ۱-۱-۳ برهان یکم: منتهی شدن اصالت وجود به اشتراک لفظی و تسلسل ۸۶

- ۳-۱-۲ برهان دوم: منتهی شدن اصالت وجود به نفی موجودیت از حقیقت آن..... ۸۸
- ۳-۱-۳ برهان سوم: لزوم تسلسل در نسب بر فرض اصالت وجود ۸۹
- ۳-۱-۴ برهان چهارم: نفی جوهریت و عرضیت از وجود..... ۹۰
- ۳-۱-۵ برهان پنجم: انقلاب وجود جواهر به اعراض بر فرض اصالت وجود..... ۹۱
- ۳-۱-۶ برهان ششم: توقف ثبوت وجود برای ماهیت بر دور در صورت اصالت وجود..... ۹۲
- ۳-۱-۷ برهان هفتم: منتهی شدن وجود به وجوب در صورت اصالت وجود ۹۳
- ۳-۱-۸ برهان هشتم: لزوم تسلسل بر فرض اصالت وجود ۹۳
- ۳-۱-۹ برهان نهم: تباین حقایق خارجی دلیلی بر اعتباری بودن وجود ۹۴
- ۳-۱-۱۰ برهان دهم: لزوم پذیرش نظریه وحدت وجود در صورت اعتقاد به اصالت وجود ۹۴
- ۳-۱-۱۱ برهان یازدهم: دیدگاه خیام..... ۹۵
- نتیجه ۹۷

فصل چهارم: نقد دلایل

- ۴-۱ سخنانی از شیخ اشراق که سازگار است با اصالت وجود ۹۹
- ۴-۲ اشکالات وارده بر دلایل اصالت ماهیت ۱۰۴
- ۴-۲-۱ برهان یکم: رد مشترک لفظی بودن وجود در عین اصالت آن ۱۰۴
- ۴-۲-۲ برهان دوم: بر فرض اصالت وجود شک معنایی نخواهد داشت ۱۰۵
- ۴-۲-۳ برهان سوم: نقد نسبت شیخ اشراق ۱۰۶
- ۴-۱-۴ برهان چهارم: نقد کیف بودن وجود ۱۰۷
- ۴-۱-۵ برهان پنجم: نفی وجوب وجود در صورت اصالت وجود از ممکنات ۱۰۷

۴-۲-۶ برهان ششم: نقد دلیلی که وجود را قائم بر ماهیت می داند..... ۱۰۹

۴-۲-۷ برهان هفتم: نقد تسلسل وجود در صورت اصالت..... ۱۱۰

۴-۲-۸ برهان هشتم: نقد نفی جوهریت و عرضیت از وجود..... ۱۱۰

۴-۲-۹ برهان نهم: نقد دلیلی که از راه تغایر ماهیات به اعتباری بودن وجود حکم می کند..... ۱۱۱

۴-۲-۱۰ برهان دهم: نقد نظریه ی وحدت وجود..... ۱۱۲

نتیجه گیری

نتیجه..... ۱۱۴

منابع و مآخذ..... ۱۱۹

مقدمه

۱-۱ تبیین مسأله

بحث هستی‌شناسی از دیرباز مورد توجه فیلسوفان چه در غرب و چه در شرق بوده و هست. در این نوشتار پس از پذیرفتن این اصل که واقعیتی در جهان هست و رد مدعای سوفیستائیان که به انکار هر گونه واقعیتی در جهان پرداخته‌اند و مدعی این بودند که اصلی در خارج وجود ندارد و انسان هر چه خود فهمید همان حقیقت می‌باشد، به بیان این امر می‌پردازد که هر انسانی در مواجهه با هر واقعیتی که در خارج هست، از نظر تحلیل عقلی دو امر را می‌فهمد. در واقع هر فردی وقتی اشیاء را به لحاظ عقلی مورد بینش قرار می‌دهد از آن‌ها دو مفهوم دریافت می‌کند، که یکی به هستی و دیگری به چیستی اشیاء ربط دارد. به عنوان مثال در خارج به‌طور واضح و آشکار اگر به پیرامون خود بنگریم خواهیم فهمید که: انسان هست، سنگ هست، درخت هست، خدا هست و آب هست. در همه‌ی این مواردی که ذکر شد، عقل انسان به سادگی در می‌یابد که یک امری مشترک بین این امور وجود دارد که به صورت مساوی بر همه‌ی آن‌ها حمل شده است که غیر از مابۀ التفات آن‌ها می‌باشد، واژه‌ی هست در بین تمام آن‌ها وجود دارد که همان وجود اشیاء است و باز عقل مفهوم دیگری را می‌یابد که ذات آن با دیگر مفاهیم اختلاف، دارد مثلاً مفهوم درخت با مفهوم انسان فرق دارد و آب با سنگ. این در واقع همان چیستی اشیاء می‌باشد که ذات یک شیء را بیان می‌کند. هستی و چیستی دو مفهوم متضاد از یک واقعیت‌اند که تنها در ظرف تصور ذهن با عمل ذهنی و ریزینی قابل تفکیک‌اند. باید توجه کرد که این دو مفهوم در خارج متحدند و این-

گونه نیست که به دو وجود موجود باشند: یک مصداق بیشتر در خارج وجود ندارند که همان اصیل می‌باشد. در اینجا این بحث در میان فیلسوفان مطرح شده که از این دو مفهوم کدام اصیل و مطابق با واقعیت می‌باشد و کدام اعتباری. به بیان فلسفی، اصالت با کدام یکی می‌باشد؟ آیا وجود اصیل و ماهیت یک اعتباری است یا وجود اعتباری و ماهیت اصیل می‌باشد؟ می‌توان به دو رای دیگر هم اشاره کرد که البته طرفداری در بین فلاسفه ندارد: یکی این که مفهوم یا واقعیت آن دو اصیل باشد و دیگری این که هیچ یک از دو مفهوم ماهیت و وجود اصیل نباشد. در این نوشتار باطل بودن این دو با دلایلی که فلاسفه آورده‌اند بیان می‌شود. اما در رابطه با آن که اصالت با کدام مفهوم باشد بین حکما اختلاف است. از این رو هدف نگارنده بیان دلایل هر دو طرف و نقد هر یک (اگر نقدی بر آن‌ها وارد می‌شود) و در نهایت نتیجه‌گیری این که حق با کدام دسته می‌باشد. لازم به ذکر است که در اینجا تنها به استقصای ادله‌ی طرفین خواهیم پرداخت.

۲-۱ پیشینه تحقیق

کتاب و مقالات زیادی در رابطه با مسأله اصالت وجود و اصالت ماهیت وجود دارد از جمله مواردی که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- اصالت وجود یا ماهیت از دیدگاه حکمت متعالیه و اشراق^۱. ۲- اصالت وجود و عینیت ماهیت^۲. ۳- بررسی پیش فرض‌ها و ادله‌ی اصالت وجود^۳. ۴- دیدگاه ابن سینا و شیخ اشراق در اصالت وجود یا ماهیت^۴. و اما چون این مسأله یک بحث مستحدث می‌باشد که در زمان ملاصدرا به نهایت قوت خود رسیده در کتاب‌های این فیلسوف به خصوص مشاعر به طور مفید راجع به این مسأله پرداخته است. در کتاب مشاعر به طور مفصل به بیان اصالت وجود و دلایل آن اشاره کرده حق را به

۱- آرزو سلیمانی

۲- احمد حسین شریفی

۳- حسین عشقانی

۴- مجید احسن

وجود داده است، در ضمن در شواهد الربوبیه به صورت خلاصه و در اسفار به طور پراکنده به اصالت وجود و اعتباریت ماهیت همت گماشته است. ۵- کتاب هستی و چیستی در مکتب ملاصدرا، که به شرح دلایل دو طرف پرداخته است، اما نویسنده این کتاب فقط از نگاه صدرایی به این مسأله نگاه کرده و از سیر تاریخی این بحث به طور مفصل شرحی نیاورده است. معهدنا بنده تا کنون نوشته‌ای که تمام دلایل اصالت وجود یا اصالت ماهیت را یکجا از منظر فیلسوفان بزرگ و صاحب مکتب آورده باشد ندیده‌ام.

۳-۱ پرسش‌های اساسی تحقیق

۱- مراد از اصالت وجود و اعتباریت ماهیت و بالعکس چیست؟

۲- چه دلایلی بر اصالت وجود بیان شده است؟

۳- چه دلایلی بر اصالت ماهیت ذکر شده است؟

۴- چه نقدها و اشکالاتی طرفین بر یکدیگر وارد کرده‌اند و حق در مسأله چه می‌باشد؟

۴-۱ فرضیه‌ها یا پاسخ‌های احتمالی تحقیق

۱- مراد از اصالت، موجود بالذات بودن و مراد از اعتباریت موجود بالعرض بودن می‌باشد.

۲- استواء ماهیت نسبت به وجود و عدم، منشأیت اثر بودن وجود، مثار کثرت بودن وجود، وجود تشکک و ... دلایل اصالت وجود است.

۳- عروض وجود بر ماهیت، معقول ثانی بودن وجود، استلزام تسلسل، لزوم واجب الوجود شدن هر وجودی و ... دلایل اصالت ماهیت است.

۱- -- فیاضی، غلامرضا، هستی و چیستی

۴- عینیت وجود با واقعیت و نیز تسلسل از نقدها است و حق در مسأله اصالت وجود است.

۱-۵ هدف و ضرورت پژوهش

چون امروز (در این زمان) فلسفه مورد نظر و دارای اهمیت حکمت متعالیه است و حکمت متعالیه بر اصالت وجود مبتنی است و این بحث که اصالت با کدام طرف است به صورت امروزی تقریباً یک بحث مستحدث که در زمان میرداماد و ملاصدرا قوت گرفته که مسائل بسیاری بر پایه آن استوار است لذا بررسی تمام ادله‌ی اصالت وجود و ماهیت جهت رسیدن به واقعیت این مسأله لازم و ضروری می‌باشد، پس این موضوع را برای رسیدن به غرض اختیار نموده، و هدف از آن معلوم می‌شود.

۱-۶ روش پژوهش

در این نوشتار با بکارگیری منابع مکتوب در کتابخانه‌ها و بهره‌گیری از منابع علمی و اینترنتی سعی به تدوین هر چه بهتر کار شده است. روشی که در تدوین رساله پیگیری شده است بیان و تحلیل عقلی آراء می‌باشد. نگارنده بیشتر سعی کرده است که با استفاده از منابع دست اول کتابخانه‌ای به تحلیل عقلی اقوال طرفین بپردازد.

۱-۷ ساختار پژوهش

این نوشتار به منظور "استقصای ادله‌ی اصالت وجود و اصالت ماهیت و نقدی بر هر یک" تدوین شده است، بنابراین در فصل اول و در کلیات به بیان مفاهیم وجود و ماهیت و نیز اصالت و اعتباریت پرداخته است، و چون بحث اصالت وجود یا ماهیت فرع بر مسأله مشترک معنوی بودن وجود است به بیان این بحث پرداخته و آراء حکما و عرفا و متکلمین را در رابطه با اینکه وجود مشترک معنوی است یا مشترک لفظی است آورده است. در فصل دوم دلایل اصالت وجودی‌ها همراه با نقد ذکر شده است، بیش‌ترین دلایلی که آورده شده از قول ملاصدرا است که حکمت خود را بر پایه‌ی این اصل پایه‌ریزی کرده است و نیز دلایل اتباع وی می‌باشد.

فصل سوم اختصاص به دلایل اصالت ماهیت دارد، شیخ اشراق یکی از معترضین اصلی به اصالت وجود بوده و اصالت را به ذات اشیاء و هویت خارجی آنها داده است، دلایل وی برای اصالت ماهیت و نیز پیروان او به صورت مفصل در این قسمت بیان می‌شود و نهایت در فصل چهارم نگارنده به نقد دلایل و به جمع‌بندی مطالب همت گماشته و رأی صحیح را با استفاده از دلایل طرفین استخراج کرده است. لازم به ذکر است که در این نوشتار راجع به حقیقت و این که حق با کدام طرف است نویسنده بی‌طرفی را حفظ کرده و هیچ علاقه‌ی شخصی را در تبیین حق اعمال نکرده است.

۸-۱ محدودیت‌های پژوهش

تشتت آراء که در این مسأله است یکی از مشکلات در این پژوهش بوده، جمع تمام دلایل نیازمند این بود که به تمام کتب متقدمین و متأخرین حکما مراجعه شود که بعضی از این کتاب‌ها به صورت خطی بوده و در دسترس نبودند، مشکل دیگری که بوده در سیر تاریخی این مطلب است، از نظر تاریخی متأخرین حکما قول یکسانی نداشته، عده‌ای مانند شهید مطهری آن را یک بحث مستحدث می‌دانند و بعضی آن را تاریخی و به حکمای مشاء و اشراقی نسبت می‌دهند.

فصل اول

کلیات

۱-۱-۱ مراد از ماهیت و وجود

۱-۱-۱-۱ تعریف وجود

اکثر بزرگان اسلامی اعم از متکلمین، صوفیه و فلاسفه لفظ وجود را در کتب خود به کار برده- اند، اما هنگامی که در باره‌ی وجود به بحث و گفتگو می‌پرداخته‌اند هر یک معنای خاصی را اراده کرده‌اند که شاید مورد توجه گروه دیگر قرار نگرفته باشد. شاید از همین تعاریفات باشد که در رابطه با وجود دچار تشتت آراء شده‌اند.

لاهیجی معنای لغوی وجود را این‌گونه تعریف می‌کند «وجود به معنای یافت شدن است که مرداف اوست بودن»^۱

فارابی در الحروف^۲ معنای وجود را پیدا کردن و یافتن می‌داند و می‌گوید موجود در زبان عربی به دو صورت مطلق و مقید به کار رفته است؛ "وجدت الضالة" و یا "وجدت زیداً کریماً". در جای دیگر وجود را دارای سه معنا می‌داند: ۱- مقولات ۲- امر مطابق با واقع ۳- هر چیز مستقلی که دارای ماهیتی است.^۳ زنوزی این‌گونه وجود را تعریف می‌کند «آنست که لفظ وجود مرادف ثبوت، و تعبیر از او در زبان فارسیان بلفظ هستی است، و مقابل او عدم و تعبیر از او در همان زبان بلفظ نیستی است»^۴

۱- لاهیجی، عبدالرزاق، *سرمایه ایمان*، ص ۲۳

۲- فارابی، ابونصر، *الحروف*، ص ۱۱۰-۱۱۲

۳- همان، ص ۱۲۵

۴- زنوزی، ملاعبدالله، *منتخب الخاقانی فی کشف حقایق عرفانی*، ص ۴۵

فارابی می‌آورد زمانی که فلسفه از یونان به عربی ترجمه شده است، مترجمان برای معادل "است" در فارسی و "اسیتین" در یونانی کلمه «هو» را انتخاب کردند، و از آن مصدر جعلی هویت را ساخته‌اند.^۱

گاه وجود را به معنای مصدری که در زبان فارسی به بودن تعبیر می‌شود در نظر می‌گیرند و در اصطلاح به آن وجود اثباتی نیز می‌گویند که از محمولات عقلی و مشترک بین ماهیات و امری انتزاعی است. باید یادآوری کرد که برای این مفهوم اعتباری یک مصداق خارجی که در برابر عدم است و از آن تعبیر به خیر محض می‌کنند وجود دارد و به نحو تشکیکی بر ماهیات صدق می‌کند.

گاه واژه‌ی وجود به معنای حرفی (وابسته و غیر مستقل) به کار می‌رود که در فارسی از آن با واژه "است" یاد می‌شود و در قضایا نقش و جایگاه رابط میان موضوع و محمول را دارد، و به واقع این نوع از وجود، یک اصطلاح منطقی است که گویای رابطه میان موضوع و محمول در قضایای حملیه است مثلاً (این درخت است) که است در قضیه فقط یک رابط است که محمول را به موضوع نسبت داده است.

تمام تعریفات که بیان شد لغوی بوده، وجود علاوه بر این تعاریف در بین فلاسفه تعریفی دیگر دارد که تعریف اصطلاحی آن می‌باشد

۲-۱-۱ تعریف ماهیت

کلمه‌ی ماهیت در اصل ماهویت بوده است «یاء» آن «یاء» نسبت و «تاء» آن «تاء» مصدریه است. و «واو» فلب به یاء و «یاء» در «یاء» ادغام شده است و «هاء» آن مکسور گردیده است.

۱ خوارابی، ابونصر، الحروف، ص ۱۱۲

بعضی‌ها گفته‌اند ماهیت مشتق از «ماهو» است. و گفته شده است که مرکب از «ما» استفهامیه و «یاء» نسبت و «تاء» مصدریه است و همزه زائد بعد از الف تبدیل به «هاء» شده و گاه به جای ماهیت مائیت گفته شده است. در هر حال ماهیت نزد حکماء عبارت از جواب پرسش «بماهو» است و چیزی است که در پاسخ سؤال به «ما» حقیقه گفته می‌شود که پرسش از گوهر اشیاء است و بنابراین اطلاق بر حقیقت شیء می‌گردد و آنچه شیئیت شیء بدانست، ماهیت می‌گویند.^۱

دکتر جمیل صلیبا در تعریف ماهیت می‌گوید؛ ماهیت اغلب بر جنبه‌ی تعقلی شیء اطلاق می‌شود مانند آنچه از انسان تعقل می‌شود که همان حیوان ناطق است با قطع نظر از وجود خارجی آن. جنبه‌ی تعقلی شیء از این جهت که در پرسش از چیستی شیء می‌آید ماهیت است، و از آن جهت که در خارج باشد، حقیقت و از این جهت که متمایز از دیگران باشد، هویت...^۲

جرجانی ماهیت را این‌گونه تعریف می‌کند:

ماهیت شیء همان چیزی است که حقیقت شیء با آن است و با نظر به ذاتش نه موجود است و نه معدوم نه کلی و نه جزئی و نه خاص و نه عام است...^۳

وقتی از حقیقت شیء سؤال می‌شود جوابی که داده خواهد شد، ماهیت آن شیء است. مثلاً اگر از حقیقت یک اسب سؤال شود جوابی که داده می‌شود، حیوان صاهل است، پس حیوان جزء ماهیت و حقیقت یک اسب است که با دیگر ماهیت‌ها فرق می‌کند. برای مثال آن هنگام که از حقیقت زید سؤال می‌شود جواب انسان خواهد بود، انسان همان ماهیت و حقیقت زید است.

زنوزی برای ماهیت اینگونه تعریف می‌آورد: ۱- «الماهیه ما به الشئ هو هو» یعنی ماهیت چیزی است که با آن چیز، آن چیز است. ۲- تعریف دیگر ماهیت که محل نزاع است این می‌باشد: که وی

۱- سجادی، سید جعفر، فرهنگ علوم عقلی، ص ۵۱۳

۲- صلیبا، جمیل، فرهنگ فلسفی، ص ۵۶۶

۳- جرجانی، علی، التعریفات، ص ۱۷۱

از آن به ماهیت خاص یاد می‌کند «الماهیة ما یقال فی جواب ماهو»، یعنی ماهیت چیزی است که گفته شود در جواب سؤال از شیء بماهو، مثلاً حیوان ناطق ماهیت انسان است زیرا هر گاه سؤال کنند از انسان «بماهو» جواب او حیوان ناطق است.^۱

مصباح یزدی در آموزش فلسفه تعریف مشابهی برای ماهیت دارد و تصریح می‌کند که: این واژه در فلسفه به دو صورت استعمال می‌شود که یکی از آن‌ها اعم از دیگری است. اصطلاح خاص آن را به این صورت تعریف می‌کنند «ما یقال فی جواب ماهو»، یعنی مفهومی که در پاسخ از سؤال درباره‌ی چستی شیء گفته می‌شود. اصطلاح عام آن را به این صورت تعریف می‌کنند «ما به الشیء هوهو» و آن را شامل حقیقت عینی وجود و شامل ذات مقدس الهی نیز می‌دانند، و طبق این اصطلاح است که در مورد خدای متعال می‌گویند «الحق ماهیته انیته» یعنی ماهیت خدا همان هستی اوست.^۲

بنا بر تعریفاتى که از ماهیت شده می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که گاهی ماهیت را به کار می‌برند و مراد از آن فقط تعریف می‌باشد که در پاسخ هر نوع پرسش ماهو؟ واقع می‌شود، مانند سنگ چیست؟ واجب الوجود چیست؟ روح چیست؟ غول چیست؟ پاسخی که بر هر کدام از این پرسش‌ها داده، ماهیت به معنای «ما یقال فی جواب ماهو» بر آن صادق است. و گاهی از ماهیت یاد می‌کنند و هدف از آن «ما به الشیء هوهو» است، یعنی آن چیزی که شیئیت شیء به آن است، خواه آن شیء ذهنی صرف باشد مانند یک مفهوم که ماهیت یعنی مقوم آن عدم امتناع صدق بر کثیرین است، و یا یک شیء خارجی باشد، مانند درخت که ماهیت و مقوم آن از قبیل ریشه، تنه، برگ، و غیره است. گاهی ماهیت را به عنوان حد وجود یا پایانه‌های هستی که معنای سلبی است در نظر می‌گیرند. صدرالمتهلین پس از اثبات اصالت وجود ماهیت را به این معنا هم به کار برده است.

۱- زوزی، ملا عبدالله، منتخب الخاقانی فی کشف حقایق عرفانی، ص ۴۹

۲- مصباح، یزدی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۳۳۶

در تعاریفی که برای وجود و ماهیت ذکر کرده‌ایم باید گفت که آن تعریفی که محل نزاع فلاسفه است ماهیت خاص می‌باشد و وجود خارجی. نه مفهوم ماهیت و نه مفهوم وجود بلکه این دو مفهوم یک مصداق خارجی دارند که از آن منتزع می‌شوند حال بحث این جاست که آن مصداق بالذات کدام یک از این دو مفهوم است. یعنی از این دو مفهوم کدام یک در خارج اصیل و بر آن مصداق صدق می‌کند.

۳-۱-۱- بداهت مفهوم وجود

در مواجهه با هستی، اولین چیزی که به عقل خطور می‌کند این است که آیا مفهوم وجود بدیهی است یا خیر، به بیان دیگر آیا می‌شود این مفهوم را تعریف کرد و یک جنس عام را برای آن پیدا کرد.

بوعلی در می‌گوید «ان الموجود لا یمكن ان یشرح بغير الاسم، لانه مبدأ اول لكل شرح، فلا شرح له، بل صورته تقوم فی النفس بالتوسط شیء»^۱ در این تعریف مراد وی مفهوم وجود است که در ذهن وجود ذهنی دارد چون حقیقت وجود که در خارج است را نمی‌توان درک کرد. وجودی که در خارج است و منشأ آثار می‌باشد نمی‌تواند به تصور درآید چون آثار خود را از دست داده و دیگر آن وجود خارجی نیست، که این یک انقلاب در ذات است و انقلاب محال است. مفهوم "وجود و هستی" یک مفهوم بدیهی التصور است و در درک آن کاملاً بی‌نیاز از تعریف و تشریح می‌باشیم. حکما تعریف وجود را یک تعریف لفظی و لغوی می‌دانند که به حد و رسم قابل تعریف نیست.

نراقی می‌گوید: تصور وجود عام یک تصور بدیهی است، برای آنکه اعرف اشیاء می‌باشد. و تعریف‌های که برای وجود کرده‌اند از قبیل «الثابت العین و ما یمکن ان ینخبر عنه و ما ینقسم الی

۱- ابن سینا، النجاة، ص ۴۹۶

الفاعل والمنفعل او القديم و الحادث» همگی تعریف لفظی می‌باشند و شرح الاسمی نیستند.^۱ و همو در جای دیگر تصریح می‌کند که وجود مطلق همان می‌باشد که در فارسی از آن به "هست" تعبیر می‌کنند. و شکی در این نیست که یک امر بدیهی و معلوم است برای هر شخصی. و احتیاج به تعریف ندارد «لانه لیس شیء اعرف منه حتی یکون معرفاً له»^۲

باید به این نکته اشاره کرد که فلاسفه برای وجود اشیاء به مراتب چهارگانه قائلند: ۱- وجود عینی ۲- وجود ذهنی ۳- وجود لفظی ۴- وجود کتبی. مفهوم همان وجود ذهنی است که گاه به واسطه‌ی لفظ و گاه از ناحیه ذات در ذهن حاصل می‌شود.

وجود ذهنی (مفهوم) حصص وجودی بدیهی‌ترین بدیهیات است و ذهن در تصور آن نیاز به هیچ واسطه‌ای ندارد. برعکس، شناخت مصداق یا وجود عینی برای ذهن در غایت خفا است.

سید حسن امین در شرح مشاعر ملاصدرا می‌گوید: باید دانست که اساساً تعریف وجود بدانسان که حقیقت و کنه آن مکشوف شود امکان‌پذیر نیست.^۳

کسانی که وجود را به امور تعریف کرده‌اند همگی تعریف لفظی و شرح الاسمی می‌باشد. بنا بر قواعد منطقی تعریف یا به حد است (جنس و فصل) یا به رسم (جنس و خاصه) وجود را جنس و فصلی نیست، چون تمام قوم قبول دارند که عام‌تر از وجود نمی‌توان تصور کرد به همین خاطر است که موضوع فلسفه را وجود بما هو وجود می‌دانند و از این خاطر فلسفه را بی‌نیاز از سایر علوم می‌دانند و علوم را وام دار آن، چون هر علمی برای اثبات وجود موضوع خود نیازمند فلسفه است، پس هر علمی نیازمند فلسفه است، چرا که تا یک چیزی وجود نداشته باشد نمی‌توان از آن سخن گفت. و از سوی دیگر به اثبات رسیده است که مالا جنس له لافضل له.

۱- نراقی، محمد مهدی، اللمعة الالهية، ص ۶۴

۲- نراقی، محمد مهدی، قراة العيون، ص ۶۳

۳- امین، سید حسن، مشاعر ملاصدرا، ص ۵۹

تعریف وجود به رسم هم امکان ندارد، چون خود تعریف رسمی از یک طرف نیازمند جنس می‌باشد که ثابت شد وجود جنسی ندارد، و از طرفی اینکه در تعریف رسمی آن چه بار تعریف می‌کشد باید از آنچه تعریف می‌شود روشن‌تر و آشنا‌تر باشد که روشن‌تر از وجود نمی‌توان چیزی پیدا کرد.

علاوه بر دلایل فوق دلیل دیگری که از لابه‌لای گفته‌های حکماء می‌توان استنباط کرد این است: که اگر وجود به واسطه‌ی چیزی تعریف شود باید خود آن معرف، وجود داشته باشد، حال این سوال پیش می‌آید که وجود خود این امر معرف به وسیله‌ی چه چیزی تعریف شده است؟ اگر بگوئیم بواسطه‌ی همین وجود تعریفی به خود گرفته است که تقدم شیء بر خود لازم می‌آید و اگر معتقد به وجودی دیگر باشیم تسلسل راه ما را می‌بندد، و تسلسل محال است پس بار دیگر می‌توان بگوئیم که تعریف وجود به صورت حقیقت امر امکان ندارد.

بوعلی در الهیات بر این عقیده است که در تصورات اشیاء تصوراتی هستند که مبادی برای دیگر تصورها است و تصورشان به ذات خود آنها و نیاز به واسطه‌ی ندارند. وی در ادامه تصور وجود را این‌گونه می‌داند و می‌گوید تصویری بدیهی است که نیاز به تعریف ندارد و از آنجاست هر کس که تلاش کرده برای وجود تعریفی بیاورد در شک افتاده است، برای مثال در تعریف وجود آورده‌اند که فاعل و یا منفعل باشد، و این از اقسام وجود است چرا که وجود اعراف از فاعل و یا منفعل است.^۱

همو در المباحثات می‌گوید: تعریف وجود و شیء تعریفی تنبیهی و شرح الاسمی است همانند تعریف موجود به «محصل» و «مثبت» که «معنی الوجود» و «معنی الشیء» «متصوران فی الانفس و

۱- ابن‌سینا، الشفاء، ص ۳۰

هما معنیان ، فالموجود و المثبت و المحصل اسماء مترادفه علی معنی واحد، و لانشک فی أن معناها قد حصل فی نفس المتأمل لها»^۱

ایجی در مواقف وجود را به چند دلیل قابل تعریف نمی داند. ۱- «قولنا الشیء اما موجوداً و معدوم بدیهی، و انه يتوقف علی تصور الموجود و المعدوم فيكون بدیهياً ایجی تصریح می کند که بداهت وجود متوقف است به بداهت اجزاء آن نه اینکه علم به بداهت آن متوقف به علم به بداهت اجزاء آن. بلکه نفس تصورشان بدیهی است.^۲ ۲- تعریف یا به حد است و یا به رسم، به حد نمی توان وجود را تعریف کرد چون وجود بسیط به تمام ذات است؛ و اما به رسم نمی توان تعریف کرد به دو دلیل: اول رسم حقیقت اشیاء را نشان نمی دهد و دوم، تعریف به رسم باید اعراف از معرف باشد در حالی که وجود اعم از تمام مفهومات است و اعراف از آن وجود ندارد.^۳

ملاصدرا هم بر اینکه وجود حد و رسمی ندارد و حقیقت آن را نمی توان تصور کرد در شواهد الربوبیه این گونه می گوید :

الوجد لا يمكن تصوّره بالحدّ و لا بالرسم و لا بصورة مساوية له؛ إذ تصوّر الشیء العینی عبارة عن حصول معناه و انتقاله من حدّ العین إلى حدّ الذهن، فهذا یجری فی غیر الوجود. و أمّا فی الوجود فلا يمكن ذلك إلاّ بصریح المشاهدة و عین العیان، دون إشارة الحد و البرهان.^۴

ملاصدرا وجود عینی را دارای حد و رسم نمی داند و تنها راه رسیدن به حقیقت را فقط از طریق مشاهده می داند به این دلیل که اگر وجود خارجی به ذهن آید آن خارجیت خود را از دست می -

۱- ابن سینا، المباحثات، ص ۲۷۹

۲- الایجی، عبدالرحمن بن احمد، المواقف فی علم الکلام، ص ۴۳

۳- همان، ص ۴۴

۴- شیرازی، صدرالدین محمد، الشواهد الربوبیه، ص ۶